

فصل‌نامه‌ی علمی زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا

س ۱۴، ش ۱ (پیاپی ۳۳)، بهار ۱۴۰۲

صص: ۷۷-۹۵

شاپا: ۲۲۵۱-۸۴۵۷

نگاهی به پیشه‌های منسوخ در بوستان سعدی

میثم زارعی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد گچساران، دانشگاه آزاد اسلامی، گچساران، ایران

دکتر مسعود پاکدل (نویسنده‌ی مسئول)

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رامهرمز، دانشگاه آزاد اسلامی، رامهرمز، ایران

چکیده

بسیاری از آیین‌ها و سنت‌های قدیمی بخاطر تغییر سبک زندگی امروزه، منسوخ و کم‌رنگ و یا فراموش شده‌اند. یکی از این موارد، مشاغل قدیمی است که امروزه به علت گردش روزگار و پیشرفت تکنولوژی دیگر کسی به آن‌ها توجهی نمی‌کند. پیشه‌هایی که در گذشته‌ای نه چندان دور وجود داشته و هم‌اینک یا کنار رفته و یا دیگر هیچ اثری از آن‌ها نمی‌باشد. این مشاغل چندین سال است که از چرخه‌ی کار و فعالیت خارج شده‌اند و حرفه‌های جدید و عجیب و غریب به جای آن‌ها رواج یافته‌است. بررسی و شرح حال گذشتگان، موضوع بسیاری از پژوهش‌های فرهنگی می‌باشد. یکی از ابزارهای دقیق شناخت تمدن بشری، فرهنگ است؛ و از آنجا که بسیاری از عناصر فرهنگ عامه همچون: آداب و رسوم، اعتقادات و باورها، خوراک و پوشاک، بازی‌ها سرگرمی‌ها و سایر موارد عامیانه‌ی دیگر در ادبیات فارسی منعکس یافته، تلاش شده تا به بررسی تعدادی از مشاغل و رسوم از دست رفته‌ی آن، نزد مردم زمانه‌ی سعدی بپردازیم. از جمله منابعی که گوشه‌هایی از زندگی مردم جامعه و احوال آنان به تصویر کشیده، آثار سعدی است که تاثیر بسیار شگرف و عمیقی بر فارسی‌زبانان گذاشته‌است. نتایج نشان می‌دهد سعدی در بوستان به طور گسترده از عناصر فرهنگ عامیانه در بیان خود استفاده نموده‌است. کثرت اشارات شیخ به شیوه‌های معیشتی و مشاغل مردم، زمینه‌ی مساعدی برای ورود فرهنگ عامه در آثارش فراهم نموده که در واقع بخشی از هویت ملت ایران به شمار می‌آید. در این مقاله با ذکر شواهدی از آثار سعدی و همعصران وی، بخشی از مشاغل و پیشه‌های پر رونق قدیمی آمده، که امروزه منسوخ و در بازار حرفه‌ها جایگاهی ندارند.

واژگان کلیدی: بوستان سعدی، سنت، فرهنگ عامیانه، مشاغل منسوخ

۱- مقدمه

مطالعه و بررسی "فرهنگ عامیانه" که شامل عناصر گوناگونی از آداب مردم جامعه در زمان‌های مختلف است، از جمله پژوهش‌های ضروری است که در حوزه‌ی گسترده‌ی ادبیات فارسی و حتی دیگر علوم از جمله جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی کاربرد چشمگیری دارد. امروزه فرهنگ عوام یا همان "فولکلور" (Lore Folk) توسعه‌ی شگفت‌آوری پیدا کرده است. فرهنگ در متن زندگی اقوام و ملت‌ها جریان دارد و به شکل‌های گوناگون خود را نمایان می‌سازد. پدید آمدن فرهنگ عامه، عوامل متعددی را شامل می‌شود، گاه آداب و رسوم اجتماعی مردم، و گاه تعبیر و تفسیرهای پیشینیان از وقایع طبیعی یا حوادث زندگی باعث شکل‌گیری آن‌ها شده است. و همچنین با گذشت زمان و تغییر سبک زندگی پاره‌ای از این فرهنگ و سنن، دستخوش دگرگونی شده و چه بسا اشاراتی از آن‌ها به یاد مانده است؛ آدابی همچون: رسوم برده‌داری، بازی‌های محلی، مجالس بار، مشاغل و حرفه‌هایی که خانواده‌های متعددی به واسطه‌ی همین پیشه‌ها کسب معاش می‌نمودند. و در مقابل، بسیاری از رسوم و عقایدی همانند جشن‌های ملی و مذهبی، مراسم سوگواری و دیگر مشاغل رایج که هنوز در میان مردم وجود دارد به‌عضوی جدا ناپذیری تبدیل شده که مردم به آن‌ها عشق ورزیده و با آن زندگی می‌کنند. در بیشتر شهرها و جوامع کشورمان مشاغلی وجود داشتند که شاید بجز نسل‌های قدیم، کسی حتی نام آن‌ها را نشنیده باشد. با رشد زندگی صنعتی و پیشرفت تکنولوژی، اندک اندک مشاغلی که زمانی برای خود جایگاهی داشتند به فراموشی سپرده شدند. تغییر سبک زندگی، باعث کسر شأن و سرشکستگی خانواده‌ها می‌شد که شغلشان روزگاری باعث نام و آوازه‌شان بود. به مرور زمان و با رواج فرهنگ نوین و فقدان گرایش جوانان به فراگیری پیشه و مشاغل مزبور، و تغییر الگوی مصرف و گسترش شهرنشینی بسیاری از حرفه‌ها و هنرهای بومی و سنتی به‌انزوا کشیده شدند.

پیشینه‌ی پژوهش

۱- خانم کارلاسرنا. (۱۳۶۲). نویسنده وجهانگرد قرن نوزدهم در سفرنامه مادام کارلاسرنا با عنوان آدمها و آیینها در ایران، به ترجمه‌ی علی اصغر سعیدی، خاطرات و مشاهداتی از سفری که در زمان حکومت قاجار به ایران داشته است را یادداشت نموده. وی در دربار ناصرالدین شاه حضور داشته و تجربیات و مشاهدات خود را از مناسبات دربار و اوضاع اجتماعی و فرهنگی آن عصر، در قالب سفرنامه درآورده.

۲- آقای میرنیا، علی. (۱۳۷۸). در مجله‌ی فرهنگ مردم در مقاله‌ای با عنوان « فولکلور ایران » مفصل به فرهنگ مردم ایران از جمله: برخی افسانه‌ها، ضرب‌المثل‌ها،

ترانه ها و آداب و رسوم مناطق مختلف پرداخته است.

۳- آقای محبوب، محمدجعفر. (۱۳۸۳). در کتاب ادبیات عامیانه ایران که شامل ۵۷ مقاله در حوزه ی ادبیات عامیانه، آداب و رسوم، افسانه ها و داستان های مردم ایران است طی پنجاه سال که در مطبوعات و مجلات فرهنگی و ادبی در ایران و خارج از ایران به چاپ رسده را گردآوری نموده.

۴- آقای دالوند، حمیدرضا. (۱۳۸۴). در مجله ی فرهنگ مردم در مقاله ای با عنوان «تاریخ پژوهش های فرهنگ مردم» سابقه ی توجه به فرهنگ مردم را مورد بررسی قرار داده است.

۵- خانم فطوره چی، مینو. (۱۳۸۴). در کتاب سیمای جامعه در آثار سنایی به تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، اوضاع حاکم بر جامعه، شیوه ی زندگی، آداب، رسوم و باورها، و بسیاری موارد دیگر پرداخته است.

۶- خانم معبودی، زهرا. (۱۳۸۶). در کتاب جامعه شناسی در آثار سعدی، که شامل چندین فصل می باشد، به عناصر فرهنگی همچون: اخلاق و معنویات، آیین کشورداری و سیاست، وضعیت حکومت و رفتار حاکمان، مجازات ها و تعلیم و تربیت، فرهنگ مردم از نظر سعدی، طبقات و اقشار مختلف جامعه ی سعدی، انواع خوراک، پوشاک، ورزش و سرگرمی در آثار سعدی پرداخته است.

۷- خانم حبیبی لشکری، سنا (۱۳۸۹). در پایان نامه کارشناسی ارشد با عنوان «بررسی مشاغل قدیمی شیراز» به مشاغل رایج قدیم شیراز پرداخته است.

۸- آقای حکمت نیا، امیرحسین. (۱۳۹۵). در مقاله ای با عنوان «رَد پای مشاغل قدیمی و صنایع بومی در نام کوچه ها و طاق های بافت قدیم شیراز» یادآور می شود که: سبک زندگی امروز با دوران گذشته بسیار متفاوت و سادگی گذشته، جایش را به زندگی پر تجمل امروز داده است. در این گذر زمانی به دلیل عوض شدن سبک زندگی، بسیاری از آیین ها و سنت های قدیمی کمرنگ و یا به کلی به دست فراموشی سپرده شده اند. مشاغل و صنایع قدیمی یکی از این موارد است که امروزه با تغییر زندگی و پیشرفت تکنولوژی به دست فراموشی سپرده شده و تنها یادی از آن ها در اذهان باقی مانده است. (حکمت نیا، ۱۳۹۵: ۳)

روش تحقیق

برای انجام این تحقیق، به صورت اسنادی و مراجعه به کتب و مقاله های مربوط، موضوع تبیین و غرض ها و دامنه ی پژوهش و عناصر مشمول آن تعیین شد، و سپس با مطالعه ی مستقیم کتاب بوستان سعدی، ابیات مورد نظر استخراج گردید. به علاوه به

ابیات و عباراتی از گلستان، غزلیات و کلیات شیخ نیز استناد شده است. برای سهولت کار، در ارجاع به ابیات بوستان (به تصحیح غلامحسین یوسفی)، که در متن به طور مکرر از آن استفاده شده تنها به ذکر شماره ی ابیات بسنده شده است.

۲- بحث و بررسی

حرفه های بومی و هنرهای سنتی در ایران اندک نیستند. علاوه بر مشاغل رایج و فعال که هنوز بقای خود را حفظ نموده اند، گونه‌های زیادی از این هنرها و پیشه های قدیمی مانند بوریا بافی در بسیاری از شهرها و روستاهای ایران وجود دارند که یا در شرف از بین رفتن هستند و یا تعداد اندکی از اساتید کهن به آن مشغولند، و پیشه هایی مانند سقایی که دیگر در جامعه جایگاهی ندارند کلاً به فراموشی سپرده شده و یا کارهایی بسان مُقامری که به خاطر شرایط اجتماعی منسوخ و مطرود گشته اند. با مرگ بافندگان پارچه‌های سنتی این صنعت از بین رفته و دیگر اثری از محصول آن وجود ندارد. البته بسیاری از این هنرها که تقریباً همگی در زمره ی صنایع دستی قرار می‌گیرند، هنوز نفس می‌کشند و هنوز هم هستند افرادی که به‌عنوان پیشه به آن نگاه می‌کنند. در این مقال به معرفی شغل هایی که منسوخ گشته، از بین رفته، تغییر نام یافته و یا دچار دگرگونی شده اند می‌پردازیم.

۲-۱- آب کش

در زمان قدیم آب مصرفی، آب جوی ها و چاه ها بوده که استفاده از این آب ها باعث می شد مردم بسیاری از اوقات، دچار بیماری های مختلفی مثل وبا، کچلی و ... بشوند، به همین خاطر شغل میراب ها شکل گرفت. آن ها با یکسری وسایل خاصی که در اختیار داشتند، آب را به « آب انبار خانه ها » هدایت می کردند تا مردم از آب های ذخیره شده در « آب انبار خانه » خودشان استفاده کنند و کمتر به مریضی دچار شوند.

چرخاب، وسیله‌ای بود چوبی و پره دار که سطلی به نام دَلو، که معمولاً از چرم بوده و با طنابی به آن وصل می شده برای آب‌کشی از آب جاری یا چاه آب مورد استفاده قرار می گرفت. آب کش ها یا میراب با انداختن دَلو در آب، چرخ را به حرکت درآورده و دَلو پر از آب را بیرون می کشیدند.

غلام آبکش باید و خِشت زن بُوَد بنده ی نازنین مشّت زن

(۳۲۰۹)

۲-۲- بوریا باف

حصیر بافی یا بوریا بافی قدیمی‌تر از صنعت نساجی از هنرهای دستبافت بشر بوده

که با بافتن الیاف گیاهی به یکدیگر تأمین می شده است. استان فارس یکی از قطب های بزرگ فرهنگی و صنایع دستی ایران است که جذاب ترین جلوه های هنرهای صنایع دستی جهان را در خود دارد و این دیار همواره مقصد مناسبی برای علاقه مندان به این هنرها بوده و هست. بویا بافی از جمله صنایع دستی است که قدمتی تاریخی در این استان دارد. و هم اکنون نیز در شهرستان زرقان اندک افرادی هستند که به این صنعت مبادرت دارند.

نی بویا را بلندی نکوست که خاصیت نیشکر خود در اوست

(۲۱۰۶)

بویا باف اگر چه بافنده ست نَبَرَنَدَش به کارگاه حریر

(سعدی، ۱۳۶۸: ۱۶۰)

حدیث مدعیان و خیال همکاران همان حکایت زردوز و بویا بافتست

(حافظ، ۱۳۷۷: ۶۳)

۲-۳- جان دار

جاندار یا همان ژاندارم، نگاهبان، پاسبان، حافظ جان، محافظ مخصوص پادشاه که در قدیم با شمشیر در کنار سلطان بوده:

و گر کُندرای است در بندگی ز جان داری اُفتد به خربندگی

(۳۸۷۷)

در لغت نامه، واژه ی جاندار با این توضیح آمده: «سلاح داری، محافظت، نگهبانی.

یار دلدار من ار قلب بدینسان شکند ببرد زود به جانداری خود پادشاهش

(حافظ)» (دهخدا، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۷۴۳۴)

شغل جان داری از مشاغلی است که با تغییر ماهیت با عنوان پلس هنوز به حیات خود ادامه داده.

۲-۴- جوهری

شناخت گوهرها و روش استحصال، تجسس و استخراج آن ها به علت ارزش و زیبایی و کمیابی و خصوصیات ارزشمند دیگر، از دیرباز مورد توجه انسان بوده است. جامعه ی ما نیز در گذشته از این امر مستثنی نبوده. مطالعه و بررسی شواهد ادبی، خود به تنهایی حاکی از اهمیت است که پیشینیان ما برای این علم قائل بوده اند.

که بودش نگینی بر انگشتی فرو مانده در قیمتش جوهری

(۵۱۳)

«اعرابی را دیدم در حلقه ی جوهریان بصره حکایت همی کرد که وقتی در بیابان راه

گم کرده بودم و...» (سعدی، ۱۳۶۸: ۱۱۵).
حافظ می‌فرماید:

شیراز معدن لب لعلست و کان حسن من جوهری مفلسم ایرا مشوشم
(حافظ، ۱۳۷۷: ۴۵۹)

۲-۵- چاوش

چاووش‌خوانان در ایران قدیم به کسانی گفته می‌شد که چوب به دست (نیزه‌ای که به آن دورباش می‌گفته‌اند) در محل گذر پادشاهان، پیشاپیش حرکت می‌کردند و مردم را با ندای: «دور شو، دور شو...» از عبور شاه آگاه می‌نمودند.

پسر چاوشان دید و تیغ و تبر قباهای اطلس، کمرهای زر
(۱۸۶۲)

به تربیت به چمن گفتم ای نسیم صبا بگوی تا ندهد گل به خار چاووشی
(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۷)

ز صد چاوش پیایی چوب خوردی که نه فریاد و نه آشوب کردی
(عطار، ۱۳۸۷: ۱۴۵)

نفیر چاوشان از «دور شو، دور» ز گیتی چشم بد را کرده مهجور
(نظامی، ۱۳۸۴: ۱، ص ۲۷۶)

در همین سال‌های اخیر افرادی پیشرو کاروان زیارتی و یا زواری که از زیارت خانه ی خدا و یا عتبات عالیات بر می‌گشتند حرکت و با صدای بلند، اشعاری را خوانده و زائر را تا در منزلش راهی می‌نمودند.

۲-۶- چوبک زن

فردی نظامی بوده که با چوبکی و تخته ای و یا طبلی صدا تولید و پاسبانان را بیدار می‌نموده:

نگه کن چو سلطان به غفلت بخت که چوبک زنش بامدادان چه گفت
(۳۴۱۲)

بود کیوان هندوی چوبک زنش زنگی شب، از قمر، طبلیک زنش
(عطار، ۱۳۸۶: ۱) (۱۳۴)

سی سالِ دگر گردِ دَرَتِ گردیدیم چوبک زن بام و عَسَسِ در، دیدیم
(عطار، ۱۳۸۶: ۳) (۸۲)

۲-۷- چینی بندزن

این شغل انسان را به خاطرات دور می برد؛ امروز شاید دیگر این نام حتی آشنا هم نباشد که چینی بندزن چه کسی است. همان طور که از اسمش پیداست چینی بندزن ها ظروف چینی را به هم بند می زدند.

شکسته قدح در ببندند چُست نیاورد خواهد بهای دُرست

کنون کاوفتادت بغفلت ز دست طریقی ندارد مگر باز بست

(۳۶۳۴ و ۳۶۳۵)

«چینی بندزن کسی بود که چینی های شکسته را بند زده و ترمیم می نمود. ابزار کارش عبارت از یک (مته کمانه) و یک انبردست (دم پهن) و انبر (دم باریک) و چکش سبک و سندان دو دُم کوچک و (گاز حلبی بُر) و مقداری حلبی و مفتول باریک که همه را به کول گرفته با داد زدن (آی چینی بندزن، آی چینی بند می زنیم، قوری شکسته بشقاب شکسته، کاسه شکسته درست می کنیم).» (شهری، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۹۹).

۲-۸- خربنده

افرادی که همراه آستر هستند شغلشان چارواداری (چارپاداری) است. به آن ها خرکچی هم گفته می شود. ایشان در ازای دریافت پول، جانوران بارکش خود را به مردم کرایه می دهند. البته خودشان هم همراه آستر قدم رنجه می کنند.

و گر کُندرای است در بندگی ز جان داری آفتد به خربندگی

(۳۸۷۷)

بدان خر بنده گفت آن پیر دانا که: «کارت چیست ای مرد توانا؟»

چنین گفتا: «که من خربنده کارم به جز خر بندگی کاری ندارم.»

(عطار، ۱۳۸۶، (۲): ۱۳۱)

خربنده یا «مکاری کسی بود که تعدادی الاغ نگاه داشته به دو صورت به اجاره می سپرد. نوعی که مسافران را خود فراهم کرده آن ها را همراه چاروادار می فرستاد و نوعی که الاغ را توسط ضامن در اختیار می گذاشت.» (شهری، ۱۳۶۷، ج ۴، ص ۱۹).

۲-۹- دایه

عواملی همچون: بی شیر، ضعف جسمی یا بیماری مادر، مرگ مادر، تعدد و کثرت فرزندان، بدی آب و هوای محل تولد، شیوع بیماری ها، فصاحت زبان، شناخت اسرار نظام هستی و تدبّر و اندیشه در آن، رسم و عادت، بر این می داشت که برخی از اشراف فرزندان را به دایه می سپردند تا چند سالی بیرون از شهر ببرند و پرورش دهند.

چو بازو قوی کرد و دندان ستبر
بر اندایدش دایه پستان به صبر
(۳۳۳۳)

همچنان از نهیبِ بردِ عَجوز
شیر ناخورده طفل دایه هنوز
(سعدی، ۱۳۶۸: ۱۰۱)

مگر آن دایه که این صنم پرورد
شهد بوده ست شیر پستانش
(سعدی، ۱۳۸۵: ۱۵۹)

یکی دایه بودش به کردار شیر
بر پهلوان اندر آمد دلیر
(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۳۸)

صاحب کتاب قابوس‌نامه در باب "حق فرزند" به پسرش چنین سفارش می‌کند: «از جمله حق‌های پدران بر فرزندان یکی آنست که او را نام خوش نهند. دَوَم آنکه: به دایگان عاقل و مهربان سپارند.» (عنصرالمعالی، ۱۳۶۸: ۱۳۲).

۲-۱۰- دشت بان / ناطور

ناطور به باغبان، پالیزبان، نگهبانِ کشتزار، نخلستان و مزرعه گفته می‌شد که این شغل ممکن است با تغییر نام در اندک مواردی هنوز به فعالیت خود ادامه دهد.

یکی روستایی سَقَط شد خرش
عَلَم کرد بر تاک بستان سرش
جهان‌دیده پیری بر او برگذشت
چنین گفت خندان به ناطور دشت:
مپندار جان پدر کاین حمار
کند دفع چشم بد از کشتزار
(۲۵۸۹ تا ۲۵۹۱)

چون نکند رخنه به دیوار باغ
دزد، که ناطور همان می‌کند
(سعدی، ۱۳۴۰: ۸۲۰)

۲-۱۱- دلیل

دلیل یا همان راه بلد، افرادی بودند که همراه با کاروان می‌رفتند و راه را نشان می‌دادند.

سؤال صواب است و فعلت جمیل
به منزل رسد هر که جوید دلیل
(۳۵۰۲)

پپرس هر چه ندانی که دُلّ پرسیدن
دلیل راه تو باشد به عزّ دانایی
(سعدی، ۱۳۶۸: ۱۸۵)

۲-۱۲- دُهل زن

رسم نقاره و دهل نوازی که اکنون در مشهد برگزار می‌شود، آیینی است پسندیده و به یادماندنی و نمادی است محترم که معرف اعتبار، عظمت و شکوه بزرگان؛ آگاهی ما از

پیشینه «دُهل زنی» یا به زبان دیگر، «نوبت نوازی» بر درِ سرای یا ایوان کاخ پادشاهان و فرمانروایان که یک آیین دیرین ایرانی است چندان فراوان نیست، لیک از اینکه آنرا به هنگام برآمدن و فرو رفتن خورشید می نوازند، چنین پیداست که پیشینه‌ای بس کهن و باستانی دارد.

که ناگه دُهل زن فرو کوفت کُوس بخواند از فضای بَرهمَن خروس

(۳۵۱۱)

خنک هوشیاران فرخنده بخت که پیش از دهل زن بسازند رخت

(۳۶۴۶)

در قدیم نواختن طبل و کوس، دمیدن کرنای و بوق، کوبیدن دهل و نقاره، در چند نوبت در روز انجام می گرفت از اینرو، این آیین را «نوبت نوازی» و نوازندگان آن را، «نوبت زن یا نوبتی»، رئیس آنان را «نوبتی دار» و محل نواختن را «نوبتخانه» و اسب و شترانی که افزارهای نوبتیان را با خود می کشیدند، «اسب یا شتر نوبت» گفته‌اند. سعدی در اشاره به نوبت بامدادان، آورده است:

یا مگر روز نباشد شب تنهایی را سعدیا نوبتی امشب دهل صبح نکوفت

(سعدی، ۱۳۸۵: ۷۵)

و در جای دیگر به «نوبت نوازی» در شب گوید:

که خفتن در بر یار است بیداران شب‌ها را به تشویش دهل رنجه مشوای نوبتی امشت
(سعدی، ۱۳۸۵: ۶۷)

همانگونه که نواختن دهل در آگاه نمودن مردم از حمله و یورش، در آغاز جنگ‌ها و در کارزارهای نبرد برای برانگیختن جنگجویان، و هنگام گشودن دژها و فتح شهرها و در نهایت پایان جنگ و برچیدن اردوگاه‌ها بکار برده می شد، در زمان صلح و آرامش نیز کاربردهای زیادی داشت؛ چنانکه به هنگام تخت نشینی و تاج گذاری، در آمدن و بار دادن پادشاهان، در پذیرفتن فرستادگان و سفرا، در سرودها و تشریفات نظامی، تولد و مرگ شاهزادگان، در جشن‌ها و اعیاد، بزم‌ها و عروسی‌ها، در هنگامه‌ی شکار، در فراخواندن و رسانیدن فرمان‌شاه به گوش مردم، در اعلان اوقات شرعی و مذهبی و ...

یا از درِ سرایِ اتابکِ غریو کُوس تا نشونی ز مسجد آدینه بانگ صبح

(سعدی، ۱۳۸۵: ۱۶۸)

و سرانجام در مرگ پادشاهان آخرین نقاره بنام شاه، می نواختند:

نوبت بدیگری بگذاری و بگذری گر پنج نوبت به در قصر می زندی

(سعدی، ۱۳۴۰: ۲۸۶)

۲-۱۳- ساقی

ساقیان زیباروی با پوشیدن لباس های نفیس و فاخر، خود را آراسته و به عنوان یکی از مهمترین خدمتگزاران بزم به طور دائم در رکاب سلطان بودند؛ چه در دربار و چه در سفر در کنار شعرا و مُطربان و رقاصان و خوالیگران، سلطان را همراهی و شراب که از اصلی ترین لوازم بزم است توسط آن ها در مجالس به گردش درمی آمد. و عده ای نیز در میخانه ها با فروش و یا دورگردانیدن شراب، امرار معاش می نمودند.

به یاد حق از خلق بگریخته چنان مستِ ساقی که می ریخته

(۱۶۴۷)

ساقی سیمتن چه خسی؟ خیز آب شادی بر آتش غم ریز
بوسه ای بر کنار ساغر نه پس بگردان شراب شهد آمیز

(سعدی، ۱۳۸۵: ۸۱)

۲-۱۴- سائق

در زمانه ی سعدی به « کسی که هر روز کودک را به مکتب می بُرد.» سائق می گفته‌اند. (یوسفی، نقل از: سعدی، ۱۳۸۷: ۳۶۰).

به کُتابش آن روز سائق نبرد بزرگ آمدش طاعت از طفل خرد

(۲۶۶۱)

۲-۱۵- سقا

در آن دوران افرادی به نام سقا، آب گوارای قابل شرب را با مشک به منازل و مردم می‌رساندند. کم کم با احداث خط‌های لوله‌کشی آب، این حرفه منسوخ شد و امروزه سقاها را فقط در روزهای تاسوعا و عاشورا می‌توان دید.

چنین یاد دارم که سقای نیل نکرد آب بر مصر سالی سیل

(۲۴۷۹)

گدا طبع اگر در تموز آب حیوان به دست دهد، جور سقا نیززد

(سعدی، ۱۳۴۰: ۸۱۷)

ز اندازه بیرون تشنه‌ام ساقی بیار آن آب را اول مرا سیراب کن وانگه بده اصحاب را

(سعدی، ۱۳۸۵: ۱۰۸)

شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۴) در مجله بخارا در مقاله ای با عنوان « سعدی در سلاسل جوانمردان» ضمن اسناد به سخنان سعدی و منابع دیگر این نظر را مطرح می کنند که شیخ خود به حرفه ی سقای اشتغال داشته است و اشتغال وی به این حرفه ناشی از انتساب او به آیین فتوت و حدیقت جوانمردی است.

«سقا شدن سعدی نه از رهگذر نیاز شغلی بوده است، ظاهراً از رهگذر پیری به این سلک در آمده است که او از جماعت سقایان بوده است و گر نه ما قرآینی یافته ایم که سعدی در کمال تمول و ثروت می زیسته است و درگاهش مانند درگاه سلاطین و امرا، دارای حاجب و دربان بوده است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۱۰۰).

اگر تشنه مانی ز سختی مجوش که سقای ابر آبت آرد به دوش

(۳۳۷۸)

«سقاها، خیک ها و مشک های خود را از رودها یا نه‌رهای دور دست پر آب می کردند و به وسیله‌ی شتر یا قاطر به شهرها می آوردند.» (راوندی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۱۲).

۲-۱۶- شعبده باز

نمایش ها بخش مهمی از فرهنگ و تمدن یک منطقه به حساب می آیند. تصور کنید جایی زندگی می کنید که برق ندارید چه برسد به تلویزیون! شما بودید چه تفریحی جز دیدن معرکه گیری پهلوانان و شعبده بازان و مارگیرها و بعضاً خیمه شب بازی داشتید؟ شعبده از جمله هنرهای نمایشی است که در آن مُشعِد با استفاده از ابزارهای طبیعی و ترفندهای به ظاهر ناممکن مخاطبان را سرگرم می نمودند.

فشاندش قضا بر سر از فاقه خاک مُشعِد صفت، کیسه و دست پاک

(۱۳۰۶)

نه آیین عقل است و رأی و خرد که دانا فریب مُشعِد خورد

(۲۴۴۴)

در زمانه ی ما شعبده، این سرگرمی جادویی، به جای معرکه گیری بر سر گذرها به عنوان اصلی ترین اجرای سالن های تئاتر، تبدیل شده و محبوبیت خود را در عصر تلویزیون حفظ کرده.

جهان خرمن بسی داند چنین سوخت مشعبد را نباید بازی آموخت

(نظامی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۱۶۴)

۲-۱۷- شمشیرزن

ارتش از سربازان نواحی مختلف کشور تشکیل می شده که هسته ی اصلی این ارتش را سلحشوران شمشیرزن تشکیل می دادند.

خرابی کند مرد شمشیرزن، نه چندان که دودِ دلِ طفل و زن

(۲۴۴)

مترس از جوانانِ شمشیرزن حذر کن ز پیرانِ بسیار فنّ

(۱۰۴۶)

همانطور که شمشیر در جنگ‌ها بسیار کاربرد داشته است، شمشیرزنان نیز از مهره‌های کلیدی و چه بسا حماسه‌آفرین نبردها بوده‌اند.

قلمزن نکودار و شمشیرزن نه مطرب که مردی نیاید ز زن

(۱۰۷۲)

به خیمه درون مرد شمشیرزن برهنه نخسبد چو در خانه، زن

(۱۰۷۸)

۲- ۱۸- عَصَار

«عَصَار در لغت به معنی عصاره‌کش یا روغن کش می‌باشد و این شغل پر رونق و طرف‌احتیاجی بود که هر کس روزانه با آن سر و کار پیدا می‌نمود. کار عَصَار کشیدن روغن از دانه‌های چربی‌دار مانند کنجد و بزرک (تخم کتان) و امثال آن بود. (شهری، ۱۳۶۷، ج ۵، ص ۳۳۴).

سر گاو عَصَار از آن در گه است که از کنجدش ریسمان کوتاه است

(۳۲۱۳)

«بستن چشم شتر یا هر چهار پای عَصَاری از واجبات بود که حیوان دچار سرگیجه نشده و نفهمیده به چه حالت روز گذارنده، احساس بیهودگی وقت که شب دوباره خود را در همان نقطه اول صبح بنگرد، ننماید. و روز و روزهای بعد و بلکه در همه مدت عمر بتواند ادامه بدهد. (شهری، ۱۳۶۷، ج ۵، ص ۳۳۸).

چو گاوی که عَصَار چشمش بیست دوان تا به شب، شب همان‌جا که هست

(۲۶۸۰)

مثال اسب الاغند مردم سفری نه چشم بسته و سرگشته همچو گاو عَصَار

(سعدی، ۱۳۴۰: ۷۰۱)

پیشِ شهرِ عقلِ کلی، این حواس چون خرانِ چشم بسته در خراس

(مولوی، ۱۳۸۰: ۳۵۵)

۲- ۱۹- غازی

بندبازی در ایران به عنوان یکی از رسوم‌های سنتی در بین مردم مطرح شده بود. آن‌ها از بندبازی در جشن‌ها، عروسی‌ها و عید نوروز و یا نمایش‌های خیابانی استفاده می‌کردند و باعث سرگرمی بسیاری از مردم می‌شدند و از این راه کسب معاش می‌کردند. امروزه علاوه بر اینکه عده‌ای در سیرک‌ها مشغول این هنرنمایی هستند، در جامعه‌ی ورزشی نیز به عنوان یک رشته‌ی مهیج مورد اقبال بسیار قرار گرفته است.

چو غازی به خود بر نبندند پای
که محکم رَوَد پای چوبین ز جای
(۱۷۱۴)

بندبازی یکی از مهتیج ترین بازی ها و نمایش هایی است که از دیرباز مورد توجه افراد زیادی بوده است. مردم می توانستند در خیابان ها و میادین ساعاتی را سرگرم باشند و تفریح نمایند. عادی ترین شکل بازی آن بود که بندبازان دو سر طناب را به سر دو چوب واقع در وسط میدان بازی می بستند و بر روی طناب راه می رفتند. گاه نیز یک سر طناب را به نقطه ای مرتفع تر مانند برج، مناره یا بام های بلند می بستند. سپس بندباز با چابکی هر چه تمامتر از طناب بالا می رفت و برمی گشت. و در بعضی مواقع با بستن چوب به پاهایش کارهای شگفت انگیزی انجام می داد:

اگر کوتهی، پای چوبین مبند
که در چشم طفلان نمایی بلند
(۲۶۵۱)

۲-۲۰- فصاد

در گذشته گرمابه ها تنها برای استحمام نبودند بلکه مکانی عمومی برای گردهمایی های خانوادگی، دوستانه، کاری و حتی سیاسی بودند. در حمام های عمومی آداب مختلف و مشاغل متعددی وجود داشت. یکی از رسوم متداول حمام ها حجامت و فصد کردن (رگ زدن) بود که توسط فصاد که یکی از دلاک های حمام بود، صورت می گرفت. درشتی و نرمی به هم در، به است
چو رگ زن که جراح و مرهم نه است
(۲۹۳)

۲-۲۱- کیمیاگر

کیمیاگری در برگیرنده ی سنت های فلسفی متعدد و یکی از شاخه های علوم غریبه می باشد. کیمیا که در مفهوم اختلاط و امتزاج بکار می رود، از علوم پنجگانه باطنی قدما بوده است. این علوم سری علاوه بر کیمیا، لیمیا، هیمیا، ریمیا و سیمیا بودند که سحر، تعویذ، طلسم و تردستی از آن ها نشأت گرفته است. مهمترین ادعای کیمیاگری این بود که می تواند اجساد ناقص را به مرتبه کمال آن ها برساند. کیمیا را گاه نام نوعی گیاه می دانستند که خشک شده اش همراه با داروهایی دیگر، برای تبدیل شدن نقره به طلا مورد استفاده قرار می گرفت. در واژگان فارسی، گاه به معنی مکر و حيله نیز به کار می رفته است.

طلبکار باید صبور و حمول
که نشنیده ام کیمیاگر ملول
چه زرها به خاک سیه در کنند
که باشد که روزی مسی زر کنند
(۱۷۵۶ و ۱۷۵۷)

استاد کیمیا را بسیار سیم باید در خاک تیره کردن تا آنکه زر باشد
(سعدی، ۱۳۸۵: ۱۳۸)

خاقانی در ردّ باور به کیمیا چنین گوید:
علمِ دین کیمیاست، خاقانی؛ کیمیایی سزای گنجِ ضمیر
مسّ زنگار خورده داری نفس؛ از چنین کیمیات نیست گزیر
به جز این، هر چه کیمیا گویند آن سخن مشنو و مکن تصویر
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۱۸۷)

۲-۲۲- مشت زن

«آنکه با مجموع انگشتان گره کرده دیگری را زخم زند. کُشتی گیرانی که قبل از کُشتی بر دوش و بازوی خود مشت زنی کنند تا بدن سخت و استوار شود.»
(دهخدا، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۲۷۱۹).

شیخ از تنگدستی مشت زنان و بازار کسادشان می گوید:
یکی مشت زن بخت روزی نداشت نه اسباب شامش مهتّا نه چاشت
ز جور شکم گل کشیدی به پُشت که روزی محال است خوردن به مشت
(۹۵۱ و ۹۵۰)

«مشت زنی را حکایت کنند که از دهرِ مخالف به فغان آمده بود و حلق فراخش از دست تنگ به جان رسیده. شکایت پیش پدر برد و اجازت خواست که عزم سفر دارم، امگر [به قوّت بازو کفافی بدست آرم.» (سعدی، ۱۳۶۸: ۱۲۰).

۲-۲۳- مطرب

مطرب یعنی طرب‌آورنده، و کسی که نوازندگی ساز، آواز یا رقص را پیشه خود سازد و مردم را به نشاط آورد، گفته می‌شود.

مَنه بر جهان دل، که بیگانه‌ای است چو مطرب که هر روز در خانه‌ای است
(۸۳۳)

قلمزن نکودار و شمشیر زن نه مطرب که مردی نیاید ز زن
(۱۰۷۲)

مطربی، دور از این خجسته سرای کس ندیدش دو بار در یک جای
(سعدی، ۱۳۶۸: ۱۱۶)

«مطرب اصطلاحی کلی برای نوازنده، خواننده و رقاص است. مطرب شخصی بوده است که در جمع، برای سرگرمی تماشاگران، خوانندگی، رقاصی و لودگی می کرد.» (نصری اشرفی، ۱۳۸۳: ۱۲۶).

۲- ۲۴- مُعَرَّف

«رسم اینست که وقتی یکی از اینان [شاهان] مجلسی عمومی برپا می‌دارد شخصی با عنوان مُعَرَّف که همه‌ی مدعوین را می‌شناسد کنار آن شخص بزرگ می‌ایستد و هویت و موقعیت هر تازه وارد را آهسته زیر گوش او نجوا می‌کند، و او مطابق با شأن هر مهمان خوشامدگویی می‌کند.» (زمانی، نقل از: مولوی، ۱۳۸۷، ج ۶، ص ۹۷).

فقیه‌ی کهن جامه‌ای تنگ‌دست	در ایوان قاضی به صف برنشست
نگه کرد قاضی در او تیز تیز	معرّف گرفت آستینش که خیز
ندانی که برتر مقام تو نیست	فروتر نشین، یا برو، یا بایست

(۲۰۷۱ تا ۲۰۷۳)

او نبیند غیر دستاری و، ریش از معرف پرسد از بیش و کمیش
(مولوی، ۱۳۸۰: ۹۱۶)

۲- ۲۵- مَقَامِر

قمار و قمار بازی پدیده‌ای دیرین و معضلی است که سال‌های سال در جوامع مختلف قربانیان متعددی دارد و پیر و جوان هم نمی‌شناسد. با اینکه قمار به صورت علنی و عرفی منسوخ شده اما هنوز افرادی هستند که بر سر پول و یا هر چیز دارای ارزش اقتصادی، با پیشامد و نتیجه‌ی نامشخص و به هدف برنده شدن اقدام به شرط‌بندی می‌کنند.

کز این کم زنی بود ناپاکرو کلاهش به بازار و میزر گرو

(۱۵۳۷)

«مقامر را سه شش می‌باید ولیکن سه یک می‌آید.» (سعدی، ۱۳۶۸: ۱۸۹).

۲- ۲۶- نَخَاس

افرادی بودند که در کنار فروش چارپایان و حیوانات، برده‌ها نیز در معرض عرضه و فروش قرار می‌دادند؛ هر چند که در دنیای پیشرفته‌ی امروزی برده‌داری نیز مدرن گشته اما شکل و روش آن نیز تغییر کرده.

یکم روز بر بنده‌ای دل بسوخت که می‌گفت و فرماندهش می‌فروخت

(۱۷۸۸)

مَنّت بنده‌ای خوب و نیکو سیر بدست آرم، این را به نخّاس بر

(۲۲۱۷)

۲- ۲۷- نَخْلَبِنْد

هنر بخش جدانشدنی از زندگی آدمی درگذر زمان است که از دیرباز در همه‌ی ابعاد

زندگی اش نمودی آشکار داشته است. یکی از شاخص‌ترین وجوه آن، آراستن مجالس، محافل و انجام تزیینات مکان برگزاری مراسم بوده. این تزیینات گاه برای مجالس آیینی و دینی، گاه برای شادباش و سرگرمی و زمانی نیز برای عزا انجام می‌گیرد. در برخی از مستندات به تعبیر «نخلبند» اشاره شده است. به نظر میرسد این نسبت، به نوعی صنعت، حرفه یا شغل برخی از افراد جامعه گفته می‌شده که از موم، درخت و گل و میوه می‌ساختند.

همه نخلبندان بخایند دست ز حیرت که نخلی چنین کس نیست
(۳۳۸۲)

«نخلبندی دانم ولی نه در بستان، شاهی فروشم ولی نه در کنعان.» (سعدی، ۱۳۶۸: ۵۶).
با توجه به اشارات موجود در اسناد مکتوب، پیداست که در گذشته افرادی بوده‌اند که با برخی از مواد خاص، حجم‌های گوناگونی مانند درخت را می‌ساختند و یا آن احجام را می‌آراستند.

درخت خرما از موم ساختن سهل است ولیک از او نتوان یافت لذت خرما
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۴۵)

گفت هست این عالم پر نام و ننگ همچو نخلی بسته از صدگونه رنگ
(عطار، ۱۳۸۴: ۴۰۳)

۲-۲۸- هیزم شکن

چوب از جمله لوازمی است که از دوران‌های قبل به گونه‌ای طبیعی در اختیار و دسترس انسان‌ها بوده است؛ در نقاط جنگلی و کوهستانی، مردم از زمان‌های پیش از تاریخ از چوب برای ساختن ابزارها و پناهگاه و به خصوص سوخت استفاده می‌کردند. هر چند که امروزه از آن افراد تنومند با جثه‌های ستبر همراه با تبر و اره خبری نیست اما هنوز افرادی هستند که با تکنولوژی روز اقدام به تخریب جنگل جهت تولید زغال می‌نمایند.

پریشان شود گل به باد سحر نه هیزم که نشکافدش جز تبر
(۱۹۱۷)

تو را تیشه دادم که هیزم شکن نگفتم که دیوار مسجد بکن
(۳۳۷۱)

«ظالمی را حکایت کنند که هیزم درویشان خریدی به حیف و توانگران را دادی به طرح.» (سعدی، ۱۳۶۸: ۷۸)

۳- نتیجه گیری

برخی از سنت های بومی بر اثر گذشت زمان از بین رفته و به باد فراموشی سپرده شده اند و تنها، ممکن است در ذهن برخی از بزرگترها باقی مانده باشند. پیشه ها یکی از این عناصر است که دستخوش حوادث قرار گرفته اند؛ از گذشته تا کنون شغل های بسیاری وجود داشته اند که تعدادی پابرجا و تعدادی نیز منسوخ و به حاشیه رفته اند. چه بسا حرفه هایی که تا سال ها پیش بخشی از پیشه های اصلی و مورد نیاز مردم بوده و اکنون جز یاد و خاطره ای و شاید عکس و یا تصویری، چیزی از آن به یادگار نمانده باشد. متأسفانه برخی از آن ها که فراموش شده اند در زمره ی حرفه و هنرهای دستی قرار دارند. پیشه هایی که عضوی از اصالت و هویت ما بوده اند. بنابراین یکی از وظایف جامعه ی امروز، حفظ سرمایه های ملی و تاریخی است. پرداختن به این مقوله، باعث انتقال فرهنگ و هویت تاریخ اصیل ایرانی به نسل های بعد می شود. مهارت آموزی و احیای دوباره ی مشاغل بومی و قدیمی زمینه ی ایجاد فرصت های شغلی بیشتری را مهیا می کند، از این رو می بایست فرهنگ حرکت به سمت پیشه های سنتی را در میان اقشار جوان جامعه نهادینه کرد.

منابع

- ۱- حافظ، شمس الدین محمد. (۱۳۷۷). **دیوان غزلیات**، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: انتشارات صفی علیشاه.
- ۲- حکمت نیا، امیرحسین. (۱۳۹۵). «رد پای مشاغل قدیمی و صنایع بومی در نام کوچه ها و طاق های بافت قدیم شیراز»، **کنفرانس شهرسازی، مدیریت و توسعه شهری**. دومین کنفرانس.
- ۳- خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل بن علی نجار. (۱۳۷۵). **دیوان**، ضیاء الدین سجادی، تهران: انتشارات زوار.
- ۴- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۸۵). **لغت نامه**، ج ۲، به کوشش غلامرضا ستوده و ایرج مهرکی و اکرم سلطانی، زیر نظر سیدجعفر شهیدی، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۵- راوندی، مرتضی. (۱۳۷۲). **تاریخ اجتماعی ایران**، ج ۵، چاپ سوم، تهران: انتشارات روزبهان.
- ۶- سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۴۰). **دیوان**، تصحیح محمدعلی فروغی، چاپ اول، تهران: انتشارات کانون معرفت.

- ۷- _____ . (۱۳۶۸). گلستان سعدی، تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ اول، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۸- _____ . (۱۳۸۱). بوستان سعدی، تصحیح رضا انزابی نژاد و سعید قره بگلو، چاپ دوم، تهران: انتشارات جامی.
- ۹- _____ . (۱۳۸۵). غزل‌های سعدی، تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ اول، تهران: انتشارات سخن.
- ۱۰- _____ . (۱۳۸۷). بوستان سعدی، تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ نهم، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۱۱- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (آذر و دی ۱۳۸۴). «سعدی در سلاسل جوانمردان»، مجله‌ی بخارا، شماره چهل و ششم، (از ۹۳ تا ۱۰۳).
- ۱۲- شهری، جعفر. (۱۳۶۷). تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم، ج ۳ و ۴ و ۵، چاپ اول، تهران: انتشارات اسماعیلیان.
- ۱۳- عطار، محمد بن ابراهیم. (۱۳۸۶). مصیبت‌نامه (۱)، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ سوم، تهران، انتشارات سخن.
- ۱۴- _____ . (۱۳۸۶). اسرار‌نامه (۲)، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ سوم، تهران: انتشارات سخن.
- ۱۵- _____ . (۱۳۸۶). مختار‌نامه (۳)، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ سوم، تهران: انتشارات سخن.
- ۱۶- _____ . (۱۳۸۷). الهی‌نامه، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ سوم، تهران: انتشارات سخن.
- ۱۷- عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر. (۱۳۶۸). قابوس‌نامه، چاپ پنجم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۸- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۳). شاهنامه، ج ۱، به کوشش سعید حمیدیان، از روی چاپ مسکو، چاپ اول، تهران: انتشارات قطره.
- ۱۹- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۰). مثنوی معنوی، به کوشش محمدرضا برزگر خالقی، چاپ اول، تهران: انتشارات زوار.
- ۲۰- _____ . (۱۳۸۷). شرح جامع مثنوی معنوی، ج ۶، به کوشش کریم زمانی، چاپ چهاردهم، تهران: انتشارات اطلاعات.
- ۲۱- نصری اشرفی، جهانگیر. (۱۳۸۳). نمایش و موسیقی در ایران، چاپ اول، تهران: انتشارات آرون.

- ۲۲- نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۸۴). کلیات، تصحیح وحید دستگردی، ج ۱، چاپ پنجم، تهران: انتشارات نگاه.

